

مرور حوادث بهمن ۵۷ در گفت و گو با قدیمی های محله رضائیه

هوای سال ۵۷ تازه بود

انقلاب از واقعه گوه رشاد منشأ گرفت

مهدی عابدزاده سعیدی، روحانی مسجد امام رضا (ع) که متولد سال ۱۳۱۳ می باشد، دیگر کسی است که با ما هم کلام می شود. عابدزاده که از سال ۱۳۴۲ ساکن رضائیه بوده است، نیز در ابتدای سخنانش نقبی به گذشته می زند و می گوید: انقلاب در واقع از حادثه گوه رشاد و دستور برداشتن چادر ریشه گرفت. در این واقعه بود که برای نخستین بار افرادی در حمایت از اعتقادات و در مقابله با رژیم پهلوی به پا خاستند و قیام کردند. جرقه دوم هم در پی حوادث و اتفاقاتی که پس از تبعید امام به ترکیه و سپس فرانسه روی داد، زده شد. اعتراضات مردم را در این مدت اگر چه رژیم به ظاهر سرکوب می کرد اما در واقع وجود داشت و مانند آتش زیر خاکستر بود. از اواخر سال ۵۶ کم کم اعتراضات ضد پهلوی روند علنی تری به خود گرفت و مراسم چهلم شهدا پشت سر هم و در شهرهای مختلف باشکوه برگزار می شد.

عابدزاده سعیدی ادامه می دهد: یادم هست در یکی از روزهای اواخر پاییز در حال راهپیمایی از سمت بالاخیابان به سوی حرم بودیم که درگیری ایجاد شد. مأموران رژیم برای متفرق کردن مردم گاز اشک آور به سوی جمعیت پرتاب کردند که یکی از آن ها به پای من خورد و به شدت زخمی شدم. ۹ دی ماه هم در چهارراه شهدا و در کنار منزل آیت... شیرازی تجمع کرده بودیم که یک ماشین ارتشی شروع به تیراندازی کرد.

در این حادثه هم دو، سه نفر شهید شدند. چند روز بعد نیز در بست پایین خیابان، درگیری روی داد که شهید خنایی از محله ما در این اتفاقات به شهادت رسید.

نفت با برکت

چیزی که در ایام انقلاب وجودی قوی داشت، هم بستگی مردم و آمادگی آن ها برای جان فشانی در راه وطن و اعتقاد ایشان بود. ادامه صحبت های عابدزاده موبد همین نکته است: ده دی حکومت نظامی اعلام شد. تجمع در

داشتیم و در دوره دبیرستان، مشغول به تحصیل بودم. درگیری ها میان مردم و نیروهای طرفدار شاه و ساواک از اوایل پاییز و به ویژه زمستان، شدت گرفته بود. پدرم با وجود آنکه بسیار مذهبی و از خادمان امام رضا (ع) بود، به دلیل خطرناکی که وجود داشت، بر حسب وظیفه پدری به من هشدار می داد و سعی می کرد مانع حضورم در راهپیمایی شود اما من در این زمینه حرفش را نشنیده گرفته و همانند دیگر هم سن و سالان خود، معمولاً در تظاهرات شرکت می کردم. به یاد دارم در کوچه ما زنی با دو فرزند پسرش به کار تولید بُرس کفش مشغول بود. دهم دی، زو خورد خیابانی شدت گرفت. صبح همان روز در کوچه، شاهد بودم که یکی از پسران این خانواده برای شرکت در راهپیمایی عازم مرکز شهر می شد. با هم خوش و بش کوتاهی داشتیم و پس از آن به سمت راهپیمایی حرکت کرد. بعد از ظهر همان روز او که اسمش محمد مرادی بود، به شهادت رسید و به عنوان اولین فرد از محله ما جان خود را در راه انقلاب تقدیم کرد. محمد پسر خوبی بود و شهادتش برای ما افتخار بود. حوادث اطراف استانداری را هم به یاد دارم. در این روز یک تانک ارتش شاهنشاهی به سمت مردم حمله کرد و در شلوغی، هیجان و برخورد های ایجاد شده چند تن به شهادت رسیدند.

به نسل جوان، اعتماد و امور کشور به آن ها واگذار شود

عصر امروز، عصر ارتباطات است. جهان به دهکده ای کوچک تبدیل شده است. رسانه های جمعی، تکنولوژی های ارتباطی و فضای مجازی وضعیتی را فراهم کرده اند که مردم به سرعت از اخبار سراسر جهان مطلع می شوند. تعریف می کند: زمان انقلاب این امکانات گسترده نبود. مردم معمولاً از طریق شب نامه و اطلاعیه هایی که جوانان انقلابی به داخل خانه های مردم می انداختند، از زمان و مکان راهپیمایی ها مطلع می شدند. خاطرم هست یکی از دوستانم دستگاه کوچکی داشت که کارکرد آن شبیه بی سیم بود. از طریق همین دستگاه، صدای راهپیمایان را بر روی موج خاصی از رادیو می فرستادیم تا مردم بتوانند از اخبار باخبر شوند.

مهدی زاده به اوضاع کنونی کشور هم اشاره می کند و ادامه می دهد: خدا را شکر بعد انقلاب پیشرفت های زیادی حاصل شده است اما نابسامانی هایی هم وجود دارد. فقر هست که خود ناامنی و فساد را به دنبال دارد. مسئولان باید همت کرده و با ایجاد اشتغال و همچنین توزیع عادلانه درآمد ها، رضایت عمومی را بیشتر کنند. اکنون مسئولان کشور ما از تجربه خوبی برخوردار هستند اما انرژی و نیروی گذشته را ندارند، لذا بهتر است به نسل جوان تر هم اعتماد کرده و اداره امور را به آن ها واگذار کنیم.

هم هز ننه و تبلیغات زیادی برای پیوستن شهروندان به این حزب می کرد و این در حالی بود که در میان عامه، طیف های مختلفی اعم از اسلام گرایان، کمونیست ها و مجاهدین فعال بودند. دامنه این تبلیغات به مدارس هم



کشیده شده بود و معلم های ما تلاش می کردند دانش آموزان را برای پیوستن به آن ترغیب کنند. می گفتند بروید عضو حزب شوید، برای پیشرفت در کار و آینده تان خوب است! از همین سال ها کم کم احساس می شد که خفقان بیشتر شده و رژیم پهلوی در سراسر کشور قرار گرفته است؛ به ویژه از آغاز سال ۵۷ دیگر آشکار بود که حال و هوا عوض شده است و با ورود امام خمینی به ایران، ورق کاملاً برگشت.

تقدیم شهید در راه انقلاب از محله رضائیه

آن سال هادر عین نابرابری و مشکلات، زندگی در جریان بود. عامه مردم به هم نزدیک و با هم همدل بودند. اگر مشکلی برای کسی پیش می آمد، دیگران به او کمک می کردند. دروغ و تظاهر کم بود. این ها همه برکت می آورد اما الان با وجود آنکه همه چیز هست، انگار هیچ چیز نیست. مردم راحت طلب شده اند. دنبال هر کاری نمی روند. چشم و هم چشمی زیاد شده است و همه درگیر مشغله های ساختگی هستند. دیگر آن همدلی گذشته دیده نمی شود و مردم به نوعی از هم دور شده اند. این تلنگری است که مهدی زاده به ما می زند و ادامه می دهد: ایام وقوع انقلاب من تقریباً ۱۵ سال

شهر ممنوع شده بود و هر کس در خیابان ها رفت و آمد می کرد، دستگیر می شد. همان روز یکی از هم محلی ها آمد و گفت باید برویم راهپیمایی کنیم؛ چرا که اگر نرویم، مأموران بقیه مردم را بازداشت می کنند. این آمادگی برای مواجهه با خطر در راستای دفاع از مردم کاملاً وجود داشت. آن روز، خانم ها پیش قدم شدند و ما هم در پی آن ها حرکت کردیم و تظاهرات بزرگی شکل گرفت. سرهنگی بود که به دلیل عشق به امام، خانه اش را به قیمت ۱۲ هزار تومان فروخت و قسمت اعظم آن را خرج کرد. خاطره دیگری که از چند روز قبل انقلاب در ذهنم مانده، این است که با فرمان امام خمینی، کارگران شرکت نفت دست از کار کشیده بودند. روز ششم بهمن بود که به طور اتفاقی، مأمور توزیع نفت از کوچه ما رد شد و از او چند گالن نفت خریدم. دقیقاً روز بعد، کمبود نفت در شهر بیشتر شد. من هم به اهالی اعلام کردم هر که سوخت ندارد، بیاید و از ما بگیرد. در پی این اقدام، چندین نفر به خانه ام مراجعه و نفت دریافت کردند اما به دلیل برکتی که خداوند قرار داده بود، نه تنها نفت خود ما تمام نشد، بلکه تمام محل از آن استفاده کردند و هیچ کمبودی احساس نشد.



کمبود نفت در شهر بیشتر شد. من هم به اهالی اعلام کردم هر که سوخت ندارد، بیاید و از ما بگیرد

